

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نیکولای مالنشوسکی

برگردان و زیرنویس: ا. م. شیر

۱۶ سپتمبر ۲۰۱۲

اسرار ۱۱ سپتمبر

بر اساس مطالعات اجتماعی در امریکا، اکثریت امریکائیه‌ها واقعه ۱۱ سپتمبر سال ۲۰۰۱ را «حادثه‌ای مهمتر از حمله به پایگاه نظامی امریکائی پرل هاربر در سال ۱۹۴۱» ارزیابی می‌کنند. در جریان نظرخواهی، حتی شاهدان جان بدر برده از حادثه سال ۱۹۴۱ نیز این ارزیابی را مورد تأیید قرار دادند.

امروز دیگر آشکار است که در ماه دسمبر سال ۱۹۴۱ رهبری دولت امریکا دقیقاً می‌دانست که ژاپن به پرل هاربر حمله خواهد کرد. با این وجود، نه تنها به هیچ اقدامی برای جلوگیری از حمله دست نزد، حتی مقدمات آن را فراهم آورد و با قربانی کردن زندگی پانصد نفر امریکائی، پای امریکا را به جنگی کشاند که به نفع دوایر حاکمه بود. درست به همین سبب هم، وزیر جنگ وقت امریکا، هنری استیمسون پس از جلسه دولت در ۲۵ نومبر ۱۹۴۱، به سخن دقیقتر ۱۲ روز قبل از حادثه حمله به پرل هاربر، در دفتر یادداشت خود نوشت: «سخن از آن بود که ما برای وادار ساختن ژاپنی‌ها به شلیک اول، بدون این که خود را با خطر بسیار بزرگی مواجه سازیم، چکار باید بکنیم. این یک کار دشوار خواهد بود».

برخی‌ها بر این باورند، که امریکائیه‌ها این نوع تحریکات را از نازیها آموخته‌اند. به عنوان مثال، به منظور توجیه حمله به فرانسه، در ۱۰ ماه مه سال ۱۹۴۰ به شهر خودشان، فریبورگ حمله کردند. این کاملاً صحیح نیست. در گذشته نسبتاً دور، حتی قبل از ظهور فاشیسم در آلمان، امریکائیه‌ها در ۱۵ فیبروری سال ۱۸۹۸، با هدف توجیه جنگ علیه اسپانیا، ناو جنگی «من (Men)» (خود را در بندر هاوانا منفجر نموده و جان چند صد دریانورد خویش را فدا کردند. دولت امریکا «اسپانیایی‌های خائن» را مسئول این خربکاری اعلام کرد، به طوری که در همه کتابهای درسی تاریخ ایالات متحده نوشته می‌شود: «ناو امریکائی "من" در اثر انفجار مین اسپانیایی در بندر هاوانا غرق شد». جنگ مورد نیاز واشینگتن، در واقع، اولین جنگ در راه سلطه جوئی جهانی امریکا، بدین ترتیب آغاز شد. زمانی که پس از سالهای طولانی، کشتی از آب بیرون کشیده شد و مورد مطالعه قرار گرفت، به رغم همه ادعاها، معلوم شد که کشتی نه در اثر انفجار از بیرون، یعنی توسط «اسپانیایی‌های خائن» که می‌توانست در

قسمت آبخور آن سوراخ ایجاد نماید، بلکه در نتیجه انفجار بسیار قوی از داخل، دو تکه و غرق شده بود...

یک مثال دیگر: طبق اسناد منتشره در شماره ۱۲ اکتوبر ۲۰۰۱ مجله «اکسکلوزیو انتلیجنس رویو» (Executive Intelligence Review) و همچنین در کتاب جیمس بمفورد (James Bamford)، با عنوان «واقعیت اسرار: کالبد شکافی فوق محرمانه آژانس امنیت ملی» (Body of Secrets: Anatomy of the Ultra-Secret) (National Security Agency)، فرماندهی نظامی امریکا (کمیته مشترک رؤسای ستاد) قصد داشت به عملیات تروریستی علیه امریکا دست بزند تا از طرق فریبکارانه امریکانیها را به حمایت از جنگ احمقانه ای که آنها در صدد آغاز آن علیه کوبا بودند، وادار سازد. طرح تروریستی، «عملیات نوردوودس» (Операция Northwoods) نامیده شد (اجرای آن به خاطر شکست در خلیج خوکها، پس از آن که رئیس جمهور کندی کار با کوبا را از سازمان سیا به پنتاگون محول کرد، متوقف گردید). در نسخه اولیه طرح حمله نظامی، «ابتکارات به خوبی هماهنگ شده»، عملیات تروریستی داخلی و در اطراف پایگاه دریائی امریکا در خلیج گوانتاناموی کوبا، خرابکاری و غرق کشتی ها در نزدیکی ورودی هاوانا گنجانده شده بود. در نسخه بعدی، «... ضرورت حادثه» به یاد داشته باش مین... ما باید کشتی امریکا را در خلیج گوانتانامو منفجر سازیم و کوبا را متهم کنیم... لیست تلفات در روزنامه های امریکائی می توانند موج حمایت مردم را برانگیزانند... ما می توانیم در منطقه میامی و دیگر شهرهای فلوریدا و حتی در واشینگتن به نام کوبای کمونیستی به عملیات گسترده تروریستی دست بزنیم. ترورها می توانند حتی مهاجران کوبائی را که به امریکا پناهنده شده، در بر گیرد. اگر ما بتوانیم کشتی های پر از کوبانیها را در راه فلوریدا (واقعی یا خیالی) غرق کنیم، بهتر خواهد بود... ما باید بتوانیم یک کارزار سوء قصد به جان مهاجران کوبائی مقیم امریکا به راه اندازیم... همچنین منفجر کردن مواد منفجره پلاستیکی در چند مکان به دقت انتخاب شده، دستگیری جاسوسان کوبا و انتشار اسناد جعلی بسیار مؤثر خواهد بود...».

امروز با گذشت یازده سال، بسیاری از جوانب این فاجعه هنوز بی جواب مانده است. برای یافتن پاسخ آنها و حل معمای ۱۱ سپتمبر، تا کنون آندرناس فون بیولوف، وزیر علوم و فن آوری و رئیس بلاغتیر کمیسیون اطلاعات مجلس فدرال المان در طول ۲۰ سال گذشته، گور ویدال، نویسنده و روشنفکر امریکائی، تری میسان، روزنامه نگار فرانسوی و مؤلف کتاب «۱۱ سپتمبر: دروغ بزرگ» و بسیاری دیگر، به تحقیقات گسترده ای دست زده اند. همه آنها اظهارات و بیانییه های رسمی دولت امریکا را مردود می شمارند... در مصاحبه مندرج کنت هابارد (Kenneth Hubbard) با گور ویدال در شماره ۲۳ فیروری سال ۲۰۰۳ روزنامه اسپانیائی «La Vanguardia» گفته می شود، که «رسانه های امریکائی همه حقیقت حادثه ۱۱ سپتمبر را به خوانندگان خود نمی گویند». نویسنده در همان مصاحبه به واقعیت خطرناکی مانند «امکان رابطه سه جانبه بین سازمان سیا، سازمانهای امنیتی پاکستان و یکی از تروریستهای شرکت کننده در واقعه ۱۱ سپتمبر تأکید می کند». با این وجود، هم گور ویدال و هم دیگر محققان به واقعیتهای تکانهنده ای اشاره می نمایند، که صرفنظر از همه روشنی آنها، به هیچ وجه از سوی مقامات رسمی امریکا مورد توجه قرار نمی گیرند.

قبل از هر چیز، ربودن هواپیماها با چاقوهای کاغذبری از سوی یک گروه ۳-۴ به شک و تردیدها دامن می زند. با وجود همه گل و گشادی خطوط هوائی امریکا، کابین خلبانان بسته است و در سالن هواپیماها نیز همیشه تعداد قابل توجهی مسافر و خدمه وجود دارند. البته، این مسأله منتفی نیست که ممکن است در یک هواپیما وضعیت شگفت انگیزی پیش بیاید و زمانی که در کابین باز می شود، هیأت پرواز قبل از فشردن دکمه هشدار، بلافاصله تسلیم تروریستهای بشوند که پس از ورود به کابین، باید کدگذار را خاموش کنند. ولی احتمال پیش آمدن چنین وضعیت

مشابه، همزمان در دو هواپیما خیلی کم، در سه هواپیما، تقریباً غیرممکن، و در چهار هواپیما، به طور کلی امکان پذیر نیست. مسأله این است که ایالات متحده آمریکا (مثل اتحاد شوروی در سابق) دارای سیستم گسترده ماهواره ای و ردیابی هواپیما در اراضی خود می باشد که نه تنها از سوی برجهای مراقبت هواپیمائی، حتی به واسطه سیستم ویژه ای نیز اداره می شوند. آنها تحت کنترل سازمانهای امنیت ملی آمریکا بوده و با شبکه تلفن معمولی که هکرها بتوانند به عملیات پیچیده دست بزنند، ارتباطی ندارند.

حیرت انگیزتر این است که از ربوده شدن ۱۱ یا ۱۴ هواپیما به دست تروریستها خبر داده می شود و در عین حال، پس از ربوده شدن چهار هواپیما، پروازها ۴۰ تا ۶۰ دقیقه دیگر نیز ادامه دارد. در طول این مدت، خارج شدن آنها از مسیر هوائی خود وضعیت فوق العاده ای پیش می آورد و گزارش آن، مستقیماً به «بالا»، به رئیس جمهور آمریکا داده می شود. چرا در این مورد گزارش نشده است، به عنوان یک معمای حل نشده تا امروز باقی مانده است. ممکن است یافتن پاسخ چند سوال زیر به حل این معما کمک نماید.

چگونه هواپیماهای مسافری می توانستند از دید برجهای مراقبت فرودگاهها و سیستم ردیابی پدافند هوائی نیروهای نظامی آمریکا «پنهان» شوند؟ اگر همه آنها دیده می شدند، در این صورت، چرا نه سرویس زمینی غیرنظامی و نه نظامی نسبت به انحراف هواپیماها از مسیر خود واکنش نشان ندادند؟ چرا در حالی که پاسپورت کاغذی تروریست رباینده هواپیما به طور سالم به دست آمده ولی، جعبه های سیاه مقاوم در مقابل ضربه مافوق قوی حاوی اطلاعات پرواز و همچنین، مکالمات پرواز به خاطر غیرقابل استفاده بودن، محتوای هیچ گونه اطلاعات قابل فهم نیستند؟

چه کسی از طبقات بالائی برجهای دوقلوی مرکز تجارت جهانی تا زمان برخورد و در لحظه برخورد هواپیمای «بوئینگ- ۷۶۷» وابسته به شرکت هواپیمائی «آمریکن ایر لاینس» فیلمبرداری می کرد؟ چرا چند دوربین فیلمبرداری سینمائی و تلویزیونی مستقر در مناطق مختلف نیویورک، گوئی با یک فرمان، به طور همزمان بر روی نقطه برخورد هواپیما تمرکز کرده بودند؟ به چه دلیل دولت آمریکا به مدیریت جورج بوش، حتی قبل از آغاز تحقیقات در باره این عملیات تروریستی، درست همان روز حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، به کمک نمایشهای مغرضانه همه رسانه های جمعی آمریکا در باره «دشمن واقعی»، افکار عمومی جامعه جهانی را به سوی تروریست شماره یک جلب کرد؟

چرا حتی یکی از افرادی که رسماً به عنوان تروریست شناخته می شوند، جزء مسافر این هواپیماها نبودند؟ چرا تروریستها هنگام تدارکات، رد پای خود را گله وار باقی گذاشتند؟ آنها خریدهای خود را با کارت اعتباری به نام خود پرداخت می کردند، در مدرسه پرواز، خود را با نام خود به مربیان شان معرفی می کردند، آخرین نامه، نامه وداعیه خود را برای این که در جای مطمئنی نگهداری نمی شدند و به آدرس همراه کننده فرستاده نشود، در آخرین پرواز همراه خود برداشتند تا به دست پلیس فدرال بیفتند... به ویژه، مسأله پیدا شدن اتوموبیلهای پارک شده تروریستها در پارکینگ بزرگ فرودگاه واقعیت جالبی به نظر می رسد. در اینجا نیز مثل فیلمهای بزن- بکش هالیوودی، قرآنهاى به جا مانده به زبان عربی، دستورالعملهای هدایت هواپیماهای «بوئینگ» یافته می شوند. و، ظاهراً، برای این که هیچ کس کمترین تردیدی به خود راه ندهد، آنها یک نوار ویدئویی هم از جریان آموزش خود در مدارس پرواز آمریکا به جا گذاشتند.

چرا دولت آمریکا از قبول پیشنهاد کمکهای انساندوستانه، پزشکی و فنی روسیه (وزارت حوادث غیرمترقبه روسیه) و سازمانهای خارجی بسیار دیگر و شخصیتهای حقیقی امتناع کرد؟ چرا مردم آمریکا و کنگره ایالات متحده آمریکا به عنوان مدافع منافع آن، خواستار استعفای رهبری نهادهای فدرال مسؤول امنیت ملی نشدند؟ چرا مدیر مسؤول

پروازهای همان روز در امریکا، ژنرال رالف ابرهارت (Ralph Eberhart) نه فقط به مسؤولیت جلب نشد، حتی موقعیت خود را استحکام هم بخشید؟ چرا رئیس سازمان سیا پس از این شکست آشکار، از کار بر کنار نشد، ولی به بودجه تخصیصی به سازمان تحت مدیریت او ۴۲٪ افزوده شد؟ چرا بودجه نظامی امریکا که پس از تجزیه اتحاد شوروی به طور پیوسته کاهش می یافت، ولی بلافاصله پس از حادثه ۱۱ سپتمبر، رو به افزایش نهاد و به رقم ۳۹۶ میلیارد دلار رسید؟ به عنوان مقایسه: بودجه نظامی روسیه، چین، انگلستان، ژاپن، آلمان، فرانسه، ایتالیا، هندوستان، اسپانیا و چند کشور دیگر، مجموعاً رقم ۳۸۲ میلیارد دلار را تشکیل می داد.

حتی اگر بن لادن و یا هر فرد عرب نام دیگری به عنوان رهبر تروریستها، برای وارد آوردن ضربات واقعاً کاری به ایالات متحده امریکا کوشش می کرد، به راحتی می توانست ضربات را به مدت دو هفته دیگر به تأخیر انداخته و آنها را با تاریخ گشایش کنگره (با حضور رئیس جمهور و همه اعضای کابینه دولت، و همچنین رهبران سازمانهای امنیتی امریکا) هماهنگ سازد. اگر هدف «حمله» تروریستها معطوف به تأثیرگذاری بیشتر و وارد آوردن شوک به افکار عمومی می بود، وارد آوردن ضربه به ساختمان کنگره در همان روز می توانست موجب چنان هرج و مرج سیاسی بشود که خروج امریکا را از آن مشکل می ساخت. چرا دو برج، که در ساخت هر یک از آنها در حدود ۵۰۰ هزار تن بتون آرمه به کار رفته، عملاً به خاکستر تبدیل شدند؟ کدام انرژی این همه مصالح ساختمانی را به معنای واقعی کلمه به پودر تبدیل کرد و چنین درجه حرارت غیرقابل تصور ۳۰۰۰ درجه (بیش از درجه حرارت آتشفشان) را تولید کرد و موجب سوختن بقایای برجها در مدت سه ماه دیگر گردید؟ این آتش به کمک کدام سوخت تا ۱۹ دسمبر خاموش نشد؟ چرا آتش نشانان که هیچ وقت محل حادثه را ترک نکردند، نمی توانستند آن را خاموش سازند؟

هم متخصصان اروپائی و هم امریکائی بر این باورند که ساختمانهای مرکز تجارت جهانی نه در اثر برخورد هواپیماها، بلکه در نتیجه انفجار از داخل به قطعات کوچک تقسیم شدند. مثلاً، سازندگان فیلم امریکائی «تغییر سرگردان ۱۱/۹» اظهار می دارند: «برجهای دوقلوی نیویورک در اثر انفجار مخازن سوخت هواپیماها در صبح ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ در ساختمانها تخریب نشدند. برجهای مرکز تجارت جهانی را سازمانهای امنیتی امریکا ویران کردند». متخصصان امریکائی نیز، که گزارش خود دایر بر نتایج تحقیقات پیرامون حادثه تروریستی ۱۱ سپتمبر را به کنگره امریکا تقدیم کرده اند (۱۱/۹/۲۰۰۷)، تأیید می کنند که برجهای مرکز تجارت جهانی با شرکت دولت امریکا مین گذاری شده بود. یکی از موضوعات اصلی گزارش یک گروه متشکل از چندین ده نفر از مهندسان سازه و معماران امریکائی چنین است: «اف بی آی امریکا را منفجر می کند».

بر اساس داده های آنها، اقدام درست مشابه، مدتی بعد با برج ۴۷ طبقه متعلق به «سالومان برادرز» (برادران سلیمان. م.) واقع در در نزدیکی مرکز تجارت جهانی به عمل آمد. این برج مورد هجوم تروریستها واقع نشد، ولی ۸ ساعت پس از سقوط برجهای مرکز تجارت جهانی کاملاً تخریب گردید و دقیقاً به زمین نشست. در این فاصله مردم را از ساختمان خارج کرده بودند. اما آژانس فدرال حوادث غیرمترقبه (The Federal Emergency Management Agency) با تمرکز روی ویران شدن دو برج اول، در باره سقوط این ساختمان توضیح نداد. تحلیلگر فرانسوی، تری میسان بر این باور است که، این کار به منظور از بین بردن آثار جرم انجام گرفت. زیرا، در ساختمان شرکت، امواج رادیویی ویژه برای راهنمایی هواپیماها به سوی هدف کار گذاشته شده بود.

کلید گشایش اسرار ۱۱ سپتمبر را، به عقیده من، باید نه تنها در تلاشهای معطوف به داشتن «اختیار تام» برای شروع جنگ علیه همه جهان، بلکه، در عرصه پیامدهای مالی- اقتصادی «حمله هوائی به امریکا» هم جست و جو

کرد.

بستن بازارهای عمده بورس در نیویورک و شهرهای دیگر آمریکا، به رسمی های واشینگتن اجازه می داد تا نه تنها بنیاد ملی و بازار ارز را مورد بازبینی قرار دهند، حتی جریان بحران مالی- اقتصادی را که به مرحله حادی رسیده بود، به سمت دیگری هدایت نمایند. شایسته توجه است که درست در سپتامبر ۲۰۰۱ صندوق بین المللی ارز از طریق فعالیتهای هدفمندانه چندین ساله، از راه انتقاد بی دلیل از سیاستهای مرتبط با اقتصاد برخی کشورها، موفق به آن شد، که اقتصاد همه دولتهای بزرگ را همزمان در آستانه بحران سخت قرار دهد.

سقوط ارزش سهام در عرض ۳۰ روز قبل از ترورها، رو به رشد نهاد و به تناسب موقعیتهای مختلف از ۱۰٪ تا ۲۰٪ افزایش یافت. بدین سبب، در اقتصاد آمریکا نه یک رکود موقتی، بلکه یک بحران ساختاری عمیق، در چهارچوبی که شکاف بین ارزش بخش تولیدی و بخش سوداگرانه به مقیاس غیرقابل کنترلی رسید، آغاز شد (کمتر از ۱۵٪ درآمد ناخالص ملی آمریکا از بخش واقعی، و اما بقیه ۸۵٪ آن، از محل «اقتصاد مجازی حاصل می شد»). در این حال، تأمین امنیت دلار با تکیه کالا و خدمات، بین ۴ تا ۶٪ در نوسان بود و بخش مابقی «ارزش» واحد پول آمریکا به حقوق ارز بین المللی آن وابسته بود، ولی در این حال هم سهم عظیم آن نه بر کالاهای بازار و شرایط واقعی، بلکه بر ارزهای خارجی و دیگر اوراق بهادار متکی بود.

هشدارها در باره انفجار «حباب سوداگری» را که به عقیده بسیاری از کارشناسان، می توانست در اواسط سپتامبر ۲۰۰۱ روی دهد، فقط یک حادثه غیرمترقبه دارای توانائی تأثیرگذاری بر روی افکار عمومی می توانست اعلان جنگ را موجه جلوه دهد. بدین سبب، حمله به مرکز تجارت جهانی نه تنها به جلوگیری از این انفجار (بستن بازارهای اصلی بورس ظاهراً «به علل فنی») منجر نشد، حتی فرصتهای جدیدی را برای آمریکا فراهم آورد. این موضوع قبل از هر چیز به وجود مقدار انبوه دالر نقد با هدف گسترش حداکثری «بخش دلاری» اقتصاد جهانی با توجه به ظهور یورو، رقیب بالقوه و اصلی ارز آمریکائی مربوط می شود. اظهارات رئیس وقت بانک مرکزی آمریکا، آلن گرینسپین مبنی بر اعلام آمادگی برای تأمین مقدار ضروری دالر نقد مورد نیاز همه بانکها و بخشهای مالی- ظاهراً «به منظور جلوگیری از پیامدهای ناخواسته حمله به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون»، دقیقاً در همین خط، قابل بررسی و مطالعه می باشد.

علاوه بر آن، روز بعد از انفجارها، چنین درک سیاسی در «اعلامیه سه جانبه» بانکهای مرکزی آمریکا، اروپا و جاپان تجلی یافت. حاکمان مالی آمریکا نیز محدودیتهای مشارکت در هر ساختار تجاری را برداشتند که انجام معاملات و تشکیل کمیسیون ویژه مرکب از نمایندگان وزارت دارائی و سازمان سیا برای نظارت بر اعمال اعضای بازار را در نظر داشت. در نتیجه تحکیم مکانیسم نظام ارزی- مالی جهانی با موقعیت برتر دالر پس از ۱۱ سپتامبر، در حالی که حملاتی مانند حمله سپتامبر و پاسخ «تلافی جویانه» آن را می توان در هر لحظه در هر نقطه کره زمین انتظار داشت، موجب گذار همه اقتصاد جهانی به حالت وضعیت فوق العاده یا «منتظر جنگ» گردید.

افزوده مترجم:

در ارتباط با واقعه تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ واشینگتن و نیویورک، این واقعیت را نباید از نظر دور داشت که همه دولتهای آمریکا از ابتدای تأسیس این کشور نامشروع تا امروز، یکسری دولتهای جنائی متشکل از تاجران جنگ، انسان، مواد مخدر، اسلحه و به طور کلی دولتهای تروریستی بوده اند و همواره با پنهان نمودن چهره

تروریستی خود در پس عناوین و شعارهای پوچ و کاملاً خالی از محتوا و همچنین، با دست زدن به فریبکاریهای ناشیانه، سعی کرده اند از اعتراف و اذعان علنی به آن خودداری نمایند. اما وقوع حادثه ۱۱ سپتمبر باعث آشکارتر شدن ماهیت و چهره اصیل دولتهای امریکا و پذیرش علنی تروریسم به مثابه سیاست رسمی دولت امریکا گردید. جنگهای استعماری امریکا علیه سومالی، افغانستان، عراق و قبل از آنها، علیه یوگسلاوی، حملات روزمره به یمن، پاکستان و بمباران و کشتار مردم بی دفاع آنها، جنگ اشغالگرانه علیه لیبیا، جنگهای نیابتی در ساحل عاج، سودان، سوریه، مالی، کلمبیا، فیلیپین، نیکاراگوئه و بسیاری از کشورهای دیگر نمونه بارز تروریسم دولتی امریکا هستند. دولتهای امریکا به منظور مهندسی افکار اجتماعی، البته، به توجیهات و بهانه های ساختگی نیاز داشته و دارند که خوشبختانه خیلی هم زود دست شان رو می شود. این روش شناخته شده دولتهای امریکا تنها به حادثه پرل هابر، خلیج خوکها و ۱۱ سپتمبر خلاصه نمی شود. لیست حقه بازیهای دولتهای امریکا با بلندای تاریخ تأسیس این کشور برابری می کند و حوادثی مانند حادثه خلیج تونکن، کودتاها و دخالتهای خونین در ایران، اندونزی، کامبوج، و همین اواخر در هندوراس و مصر و یا قتل سفیر و سه دیپلمات- تروریست امریکائی در ۱۲ سپتمبر ۲۰۱۲ در لیبیا، بازی مسخره قرآن سوزی و ساخت فلم موهن علیه پیغمبر اسلام با هدف تحریکات و راه انداختن جار و جنجالهای بی سرانجام به منظور انحراف افکار عمومی از مسائل و معضلات مبتلا به اجتماعی، تنها بخش بسیار کوچکی از آن هستند.

گذشته از همه اینها، یادآوری این نکته ضرورت تام دارد، که کمترین کوتاهی در شناخت و شناساندن سیما و ماهیت واقعی دولتها و سیاستهای ایالات متحده امریکا، بی کم و کاست، موجب افتادن به دام ریکاریهای این جنایتکارترین دولت تاریخ جهان خواهد شد.

۲۴ شهریور - سنبله ۱۳۹۱